

قلم انداز (۱)

یادداشت‌هایی در تاریخ، فرهنگ و ادبیات

سهیل یاری گلدره

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه.

اشاره به پاره‌ای باورها عامیانه در کتاب «البصائر و الذخائر» توحیدی

ابوحیان توحیدی (مُتَوَفَّى در حدود سال ۴۱۴ ق)، ادیب و عالم و فیلسوف نامبردار، در بخشی از کتاب ارزنده البصائر و الذخائر (تألیف شده در بین سال‌های ۳۵۰-۳۶۵) به بیان برخی از باورها و رسوم عامه پرداخته و البته آن باورها را خرافات و باطل دانسته و باورمندان آن را به باد انتقاد گرفته است. آنچه به نظر راقم این سطور جالب رسید برخی از آن باورهای عامیانه‌ای است که اکنون در میان ایران نیز معتقدانی دارد. گمان می‌کنیم ذکر دو سه مورد از آن اعتقادات در اینجا خالی از فایده‌ای نباشد:

- و إذا طُنَّتْ أُذُنُ أَحَدِهِمْ قَالَ: تَرَى مِنْ ذَكَرَنِي! هرگاه بانگ و صوتی از گوش برخی از آن برخیزد (یا زنگی در گوش خود احساس کند) می‌گوید: گویا کسی مرا یاد کرد!

هم اکنون در میان بسیاری از اقوام ایرانی این باور هست که وقتی زنگی در گوش احساس کنند، گویا کسی از آنان - به بدی - یاد کرده است!

- و إذا حَكَّتْهُ يَدُهُ قَالَ: أَخَذُ دَرَاهِمًا! هرگاه [کف] دستش خارش بگیرد می‌گوید: پولی نصیبم خواهد شد.

این باور نیز هم‌اکنون در میان پاره‌ای اقوام ایرانی معتقدانی دارد.

- و إذا كُسِفَ الْقَمَرُ صَرَبُوا بِالطَّلَسِ و قالوا: يَا رَبِّ خَلِّصْهُ. (همان): هرگاه ماه گرفتگی رخ دهد برتشت می‌گویند و می‌گویند: خدایا رهایش کن (و نجاتش بده)!

به این باور در برخی متون ادبی متقدم فارسی اشاره شده است. در این بیت به همان باور اشاره نظامی کرده است: ماه با او به طشت رسته ز میخ/ نه به طشت تهی، به طشت و به تیغ^۴

۱. البصائر و الذخائر، ج ۹، ص ۵۲.

۲. همان، ج ۹، ص ۵۱. در ادامه همین باور نوشته است: و إذا حَكَّتْهُ رِجْلُهُ قَالَ: أَمْشِي إِلَى مَكَانٍ بَعِيدٍ: و هرگاه پایش بخارد می‌گوید: به جای دوری خواهم رفت. (همان)

۳. راغب اصفهانی در جایی که از برخی باورهای عرب‌ها سخن می‌گوید چنین می‌نویسد: «وإذا كَسَفَتِ الشَّمْسُ يَقُولُونَ يَا رَبِّ خَلِّصْهُ»: هرگاه که خورشید گرفتگی شود می‌گویند: خدایا نجاتش بده! (مُحَاضِرَاتُ الْأَدَبِ، ج ۱، ص ۱۹۷)

۴. هفت پیکر، ص ۶۵.

چکیده:
نویسنده در نوشتار حاضر محتوای برخی آثار در حوزه تاریخ، فرهنگ و ادبیات را به طور بسیار اجمالی مورد مذاقه قرار داده است. برخی از این موارد بدین شرح اند:
- اشاره به پاره‌ای باورهای عامیانه در کتاب البصائر و الذخائر توحیدی
- احتمالی درباره ریشه ایرانی مثل عربی «با دست دیگران مار می‌گیرد»
- نکاتی درباره نحسی چهارشنبه

کلیدواژه:

تاریخ، فرهنگ، ادبیات، بررسی متون.

مصحح هفت پیکر نظامی در تعلیقات کتاب درباره این باور چنین نوشته است: «مردم ساده‌اندیش در هنگام خسوف گمان می‌کردند که اژدهای آسمانی ماه را گرفته و می‌خواهد فرودبرد. برای رهایی ماه به پشت‌بام‌ها می‌رفتند و طشت‌های مسی به صدا درمی‌آوردند و بعضی با شمشیر آخته اژدهای خیالی را تهدید می‌کردند تا اژدها بترسد و ماه را رها کند».^۵

توحیدی همچنین به برخی دیگر از باورهای عامیانه اشارت کرده است که برای فایده بیشتر آورده می‌شود:

- وَإِذَا صَاَحَتِ الْبُومَةُ قَالُوا: مِنَّا السَّيِّئِينَ وَمِنْكَ اللَّحْمُ: ^۶ هرگاه جغد بانگی زند می‌گویند: کارد از ما و گوشت از تو!

- وَإِذَا صَاَحَ الْغُرَابُ قَالُوا: خَيْرٌ خَيْرٌ، وَأَنْتَ شَرٌّ طَيْرٌ: ^۷ هرگاه کلاغ بانگ زند می‌گویند: خیر باشد! خیر باشد! گرچه تو بدترین پرنده‌ای!

- وَإِذَا ذَكَرُوا الْجِنَّ بِاللَّيْلِ أَخَذُوا بِأَطْرَافِ أَدَانِهِمْ: ^۸ هرگاه شبانه از جن یاد کنند و نام جن را ببرند، کناره گوش خود را می‌گیرند!

- وَإِنْ اخْتَلَجَتْ عَيْنُهُ مِنْ فَوْقِ قَالَ: أَرَى إِنْسَانًا لَمْ أَرَهُ مُنْذُ حِينٍ؛ وَإِذَا اخْتَلَجَتْ مِنْ أَسْفَلِ قَالَ: سَوْفَ أُبْكِي، أَسْأَلُ اللَّهَ السَّلَامَةَ: ^۹ هرگاه که پلک بالای یکی از آنان بجهد می‌گوید: کسی را خواهم دید مدت‌هاست او را ندیده‌ام و اگر پلک پایین یکی از آنان بجهد می‌گوید: به زودی خواهم گریست! از خدا سلامتی و تندرستی می‌خواهم.

- وَإِذَا طَارَتْ مِنَ السَّرَاحِ شَرَارَةٌ إِلَى فَوْقِ قَالُوا: يُنْقَضُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاحِدٌ؛ وَإِذَا وَقَعَتْ إِلَى أَسْفَلِ قَالُوا: يَجِيءُ غَدًا زَائِرٌ: ^{۱۰} هرگاه از چراغ شررهایی به سمت بالا بجهد می‌گویند: یکی از اهل خانه کم خواهد شد! و اگر شررهایی به سوی پایین بجهد می‌گویند: زائری فردا [به سوی ما] خواهد آمد.

- وَزَعَمُوا أَنَّ مَنْ أَكَلَ لَحْمَ سَيْتُورٍ أَسْوَدَ لَمْ يُعْمَلْ فِيهِ السِّحْرُ: ^{۱۱} گمان می‌کنند که اگر کسی گوشت گربه بخورد، سحر و جادو بروی تأثیری نخواهد گذاشت.

منابع

- ابوخیان، توحیدی (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م)؛ البصائر و الذخائر؛ محقق: وداد القاضي؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار صادر.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م)؛ مُحَاضِرَاتُ الْأَدْبَاءِ وَ مُحَاوَرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ الْبَلْغَاءِ؛ محقق: عُمَرُ فَارُوق طَبَاع؛ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- نظامی، الیاس بن یوسف؛ هفت پیکر؛ به تصحیح برات زنجانی؛ چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.

۵. همان، ص ۲۹۶.

۶. البصائر و الذخائر، ج ۹، ص ۵۲.

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان، ج ۹، ص ۵۳. راغب اصفهانی نیز به این باور اشاره کرده است: «يَقُولُونَ اخْتِلَاجَ الْعَيْنِ يَدُلُّ عَلَى رُؤْيَةِ مَنْ لَمْ يَرَهُ مُنْذُ حِينٍ، وَأَسْفَلُهُ يَدُلُّ عَلَى الْيَكَاةِ.» (مُحَاضِرَاتُ الْأَدْبَاءِ، ج ۱، ص ۱۹۷)

۱۰. همان.

۱۱. همان، ج ۹، ص ۵۵.

احتمالی درباره ریشه ایرانی یک مثل عربی

«يَصِيدُ الْحَيَّةَ بِيَدٍ غَيْرِ»: ^{۱۲} با دست دیگران مار می‌گیرد.

یعنی برای دفع دشمن خطرناک، دیگران را آلت قرار می‌دهد یا دشمن دیگری را تحریک می‌نماید که در هر حال خودش سالم ماند. ^{۱۳}

آبی صاحب کتاب نثر الذرّ مثل را ذیل «امثال العاقمة» آورده است. در دیگر کتاب‌های امثال عرب متأسفانه این مثل دیده نشد. نگارنده این سطور بر این باور است که به احتمال فراوان این مثل را عاقمة مردم عرب زبان از ایرانیان گرفته باشند. آشنایان با ادب فارسی خوب می‌دانند که همین مثل در ادبیات فارسی سابقه کهنی دارد. در قابوس نامه چنین آمده است: «به دست کسان مار باید گرفت»، ^{۱۴} گویی که مصرعی در بحر متقارب است و شاید عنصر المعالی از اشعار دیگران گرفته است. ابوالفرج رونی (شاعر قرن پنجم) در یک رباعی همین مثل را چنین بازگو کرده است:

چون یار به بوسه دادم بار گرفت / زلفش بگرفتم، از من آزار گرفت

چون یاری من یار همی خوار گرفت / زان خواست به دست من همی مار گرفت ^{۱۵}

نکته مهم دیگر که حدس نگارنده را در ریشه ایرانی مثل نیرو می‌بخشد، سخن آملی در نفائس الفنون است. ایشان ذیل مثل مشهور «ما حاكَّ ظهري مثل ظفري» (= کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من) می‌گوید: «و عجم را در این معنی مثل هاست. یکی آنکه «مُرْدَة مرا هیچ کس چون من نگرید»، دوم آنکه گویند: «مار به دست دشمن باید گرفت یا به دست دیگران باید گرفت». ^{۱۶}

در همین باره مثل دیگری، یعنی «به دست کسان شیر گشتن» در شعرا سدی طوسی (از شاعران سده پنجم) چنین آمده است:

به دست کسان چون توان گشت شیر / نباید تورا پیش او شد دلیر ^{۱۷}

استطرداً یک احتمال دیگر هم در پایان این یادداشت آورده می‌شود و آن اینکه چه بسا مثل «مولد» (غیر عربی و ناصیل) دیگری که در ادب عرب هست و با مثل مذکور هم معناست، آن هم ایرانی باشد. آن مثل این است: «هو يصطاد العقارب بيدي غيره»: ^{۱۸} او گزدم با دست دیگران می‌گیرد.

منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد؛ نفائس الفنون فی عرائس العيون؛ مصحح: ابوالحسن شعرانی؛ ۳ جلد، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱.
- بهمنیار، احمد؛ داستان نامه بهمنیاری؛ چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- خوارزمی، ابوبکر؛ الأمثال المؤلّدة؛ تحقیق: محمدحسین الاعرجی؛ ابوظبی: مجمع الثقافی، ۱۴۲۴.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ أمثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- عنصر المعالی کیکاووس؛ قابوس نامه؛ مصحح: غلامحسین یوسفی؛ چاپ سیزدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

۱۲. نثر الذرّ، ج ۶، ص ۳۲۴.

۱۳. داستان نامه بهمنیاری، ص ۵۴۶.

۱۴. قابوس نامه، ص ۱۷۱.

۱۵. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۸۵.

۱۶. نفائس الفنون، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۷. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۸۵.

۱۸. الأمثال المؤلّدة، ص ۲۲۸.

فرق عالم و ادیب

استاد علامه محمد قزوینی (ره) در یادداشت‌های بسیار نفیس خود درباره فرق ادیب و عالم به نقل از معجم الأدبای حموی چنین نوشته‌اند: «و فرق آن دو، اَوَّلی [یعنی ادیب] به معنای مُطَّلِع از هر جا و هر علمی تا اندازه‌ای و دومی به معنی متخصص».^{۱۹}

عین سخن حموی چنین است:

«و الفرقُ بینَ الأديبِ و العالمِ أنَّ الأديبَ مَنْ يأخذُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْسَنَهُ فَيَأْلِفُهُ، و العالمِ مَنْ يَقْصُدُ لِفَنِّ مَنْ العِلْمِ فَيَعْتَمِلُهُ».^{۲۰}

همچنین از سخن راغب اصفهانی هم می‌توان چنان برداشتی کرد:

«إِذَا أُرِدَتْ أَنْ تَكُونَ عَالِمًا فَاقْصِدْ فَنًّا وَاحِدًا، وَإِذَا أُرِدَتْ أَنْ تَكُونَ أَدِيبًا فَخُذْ طَرَفًا مِنْ كُلِّ فَنٍّ».^{۲۱} اگر خواستی «عالم» بشوی یک فن و دانش را بیاموز و اگر خواستی «ادیب» بشوی پس از خرمن هردانشی خوشه‌ای بچین.

منابع

- اصفهانی، أبو القاسم راغب (۱۹۹۹م/۱۴۲۰ق)؛ مُحَاضِرَاتُ الأَدْبَاءِ وَ مُحَاوَرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ البُلْغَاءِ؛ محقق: عُمر فاروق طباع؛ ج ۲، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأرقم بن أبي الأرقم،
- حموی، یاقوت (۱۹۹۳)؛ معجم الأدباء (إرشاد الأديب إلى معرفة الأريب)؛ مصحح احسان عباس؛ الجزء الأول، الطبعة الأولى، بیروت: دار الغرب الإسلامي.
- قزوینی، محمد؛ یادداشت‌ها؛ به کوشش ایرج افشار؛ ج ۱ و ۲ (در یک مجلد)، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.

نکاتی درباره منشأ یک مثل (عقل سالم در بدن سالم)

همه ما مثل مشهور «عقل سالم در بدن سالم است» است را شنیده‌ایم.^{۲۲} نکته اینجاست که مثل مذکور ریشه غربی دارد که در زبان عربی نیز رواج یافته است.

دیویڈف در کتاب فرهنگ ضرب‌المثل‌ها مثل مذکور را به این صورت مثلی با منشأ «لاتینی» آورده است:

A sound mind in a sound body^{۲۳}

همچنین مثل فوق به این صورت در عربی رواج یافته است: **العقل السليم في الجسم السليم**.^{۲۴} نویسنده کتاب مذکور در حاشیه مثل مذکور متذکر شده است که مثل متعلق به «جوفینال» (شاعر رومانی سده نخست و دوم میلادی) است.^{۲۵}

منابع

- خلایلی، کمال (۱۹۹۸)؛ معجم کنوز الأمثال و الحكم العربية؛ الطبعة الأولى، مكتبة لبنان.
- دیویڈف، هنری؛ فرهنگ ضرب‌المثل‌ها؛ ترجمه فرید جواهر کلام؛ چاپ دوم، تهران: معاصر.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم؛ دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها؛ چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.

۱۹. یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۴۰.

۲۰. معجم الأدباء، ج ۱، ص ۲۰.

۲۱. مُحَاضِرَاتُ الأَدْبَاءِ، ج ۱، ص ۷۳.

۲۲. دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، ص ۷۲۳.

۲۳. فرهنگ ضرب‌المثل‌ها، ص ۱۴۷.

۲۴. معجم کنوز الأمثال و الحكم العربية، ص ۹۰.

۲۵. همان.

نکاتی درباره نحسی چهارشنبه

در کتاب ارزنده اسطوره بیان نمادین به مناسبتی چنین می‌خوانیم: «... محتملاً چهارشنبه در نزد عرب‌ها نحس و نامبارک بوده است. نمونه نحسی چهارشنبه در اشعار برخی شاعران آمده، از جمله منوچهری که گفته است: چهارشنبه روز بلاست، باده بخور/ به ساتگین می‌خور تا عافیت گذرد».^{۲۶}

نویسنده کتاب با قید «محتملاً» نظر خود را درباره نحسی چهارشنبه بیان داشته است. ما برای قطعی کردن آن و زدودن هرگونه احتمالی چند شاهد می‌آوریم تا دانسته شود که در برخی روایات و اشعار و امثال به این باور اشاره شده است:^{۲۷}

ثعالبی می‌نویسد: «عرب گوید: روز چهارشنبه سنگین‌ترین روز هفته است...». سپس ثعالبی این بیت را از شاعری نقل می‌کند: *الأربعاء يومٌ وحشٌ / النَّحْسُ فيه مُنْكَمِشٌ*: چهارشنبه روز وحشتناکی و نحس و شومی در آن انباشته شده.^{۲۸}

- در یکی از امثال عربی این چنین به نحسی چهارشنبه اشاره شده است: *أَشْأَمُ مِنْ يَوْمِ الأَرْبَعَاءِ فِي صَفَرٍ*: نحس‌تر از چهارشنبه [آن هم در] ماه صفر.^{۲۹} در برخی از روایات - فارغ از صحت و ضعف آنها - سخن از نحسی چهارشنبه آخر هر ماه است؛ همچون این سخن که از قول پیامبر خدا (ص) نقل کرده‌اند: *«أَخْرَأُ بَعَاءَ فِي الشَّهْرِ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ»*: چهارشنبه پایان هر ماه همواره گنجسته است.^{۳۰}

منابع

- ابن بابویه، محمد علی (شیخ صدوق)؛ الخصال؛ محقق/مصحح: علی اکبر غفاری؛ ج ۲، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم؛ اسطوره بیان نمادین؛ سروش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
- ثعالبی، ابومنصور؛ ثَمَارُ القُلُوبِ فِي المُضَافِ وَ المُنْسُوبِ؛ ترجمه رضا انزایی نژاد؛ چاپ اول، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- خوارزمی، ابوبکر؛ الأَمْثَالُ المُوَلَّدَةُ؛ تحقیق محمد حسین الاعرجی؛ مجمع الثقافی، ابوظبی، ۱۴۲۴.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- طباطبایی، سیدمحمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ ج ۲۰، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۲۶. اسطوره، بیان نمادین، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲۷. این نکته را هم باید افزود که نحسی و مبارکی برخی ایام نه ذاتی و تکوینی است، بلکه شاید به اعتبار اتفاقاتی است که در آن افتاده است. علامه طباطبایی (ره) در این باره نوشته‌اند: «نحوست روز و یا مقداری از زمان به این معنا است که در آن زمان به غیر از شرویدی حادثه‌ای رخ ندهد، و اعمال آدمی و یا حداقل نوع مخصوصی از اعمال برای صاحب عمل برکت و نتیجه خوبی نداشته باشد، و سعادت روز درست بر خلاف این است. و ما به هیچ وجه نمی‌توانیم بر سعادت روزی از روزها، و یا زمانی از اَزْمَنَه و یا نحوست آن اقامه برهان کنیم.» (المیزان، ج ۱۹، ص ۱۱۵)

همچنین ایشان نوشته‌اند: «روایاتی که ایام نحس را می‌شمارد، و از آن جمله چهارشنبه هر هفته، و چهارشنبه آخر ماه، و هفت روز از هر ماه عربی، و دوروز از هر ماه رومی، و امثال آن را نام می‌برد، در بسیاری از آن‌ها و مخصوصاً روایاتی که نحوست ایام هفته و ایام ماه‌های عربی را نام می‌برد، علت این نحوست هم آمده، و آن عبارت است از اینکه در این روزهای نحس حوادث ناگوار به طور مکرر اتفاق افتاده، آن هم ناگوار از نظر مذاق دینی، از قبیل رحلت رسول خدا (ص) و شهادت سید الشهداء (ع) و انداختن ابراهیم (ع) در آتش، و نزول عذاب بر فلان امت، و خلق شدن آتش و امثال اینها.» (همان، ج ۱۹، ص ۱۱۷)

۲۸. ثَمَارُ القُلُوبِ، ص ۱۰۷.

۲۹. الأَمْثَالُ المُوَلَّدَةُ، ص ۱۷۹. در این مَثَل همچنین به این باور هم اشاره شده است که در میان عرب‌ها «صَفَر» هم شوم پنداشته می‌شده است. خاقانی در اشاره به نحسی صفر گفته است: از بی هر مبارکی شومی است / وز بی هر مُخَرَمی صفر است. (نقل از امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۹۳)

۳۰. الخِصَال، ج ۲، ص ۳۸۷.